

خوانشی نواز آیه ۵۱ سوره قصص

مجید شمس کلاهی*

چکیده

«انسجام»، از اهم وجوه اعجاز قرآن کریم است که این کتاب آسمانی، در مقام اثبات الهی بودن خویش، به آن تحدی نموده و آن را حد وسط استدلال قرار داده است. در مقام استدلال قرآنی بر انسجام و هماهنگی قرآن کریم، به طور معمول به آیات ۹۰ و ۹۱ سوره حجر، آیه ۲۳ سوره زمر و آیه ۸۲ سوره نساء استناد می‌شود؛ اما تا جایی که جستجو شد، آیه ۵۱ سوره قصص، مورد استناد مفسران و محققان برای دلالت بر انسجام و هماهنگی قرآن، قرار نگرفته است. این نوشتار به روش توصیفی و تحلیلی و انتقادی، با بررسی وجوه دلالتی این آیه با تکیه بر قرائن درون متنی و مقایسه آن با آیات پیش‌گفته، خوانشی نو از این آیه را مستدل می‌نماید و نشان می‌دهد که این آیه افزون بر اینکه حاکی از انسجام قرآن کریم است، به سبب برخی ویژگی‌ها، در رأس آیات دلالت‌کننده بر انسجام قرآن جای دارد، تا جایی که شایسته است «آیه انسجام» خوانده شود. هدف این تحقیق، ارائه تفسیر مستند و مستدل، از آیه ۵۱ سوره قصص و نقد آراء تفسیری رقیب است.

واژگان کلیدی

آیه ۵۱ قصص، پیوستگی آیات، مناسبت آیات، انسجام قرآن، ادله انسجام.

طرح مسئله

در اهمیت انسجام قرآن کریم همین بس که از اهم وجوه اعجاز قرآن و حجت باهر بر نزول قرآن کریم از جانب خداوند عالمیان است. آیه ۸۲ سوره نساء معجزه بودن قرآن کریم را از جهت انسجام و عدم اختلاف چنین مستدل می‌کند: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَكَوْكَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا؛ آیا در قرآن تدبر نمی‌کنند (تا دریابند) اگر آن از سوی غیر خداوند بود، ناهماهنگی بسیار در آن می‌یافتند؟» این آیه با استناد به انسجام و هماهنگی قرآن بر از خدا بودن قرآن، استدلال نموده است.^۱ «انسجام»، مصدر عربی است و در این زبان در اصل در مورد آب و اشک به کار می‌رود: «اَنْسَجَمَ الْمَاءُ وَ الدَّمْعُ؛ آب و اشک روان گشت»؛^۲ سپس در مورد کلام نیز به کار رفته است. زبیدی در *تاج العروس* می‌نویسد: «اَنْسَجَمَ الْكَلَامُ: اَنْتَظَمَ».^۳ دهخدا در تعریف انسجام کلام می‌گوید: نزد بلغا تهی بودن سخن از تعقید و روانی آن است همچون آب رونده که از فرط آسانی ترکیب و روانی الفاظ همچون سیلی است که جاری می‌شود مانند آیات قرآنی که همه آنها منسجم است.^۴ انسجام به معنای عام، عبارت است از نظم و ترتیب اجزاء شیء و ارتباط و همبستگی وظایف مختلف آن، به نحوی که تعارض و تنافر در اجزاء آن نباشد؛ بلکه تمام اجزاء آن، در عین تنوع متوجه هدف معینی باشد. در این حالت است که چنین شیئی، مصداق وحدت در کثرت است و مجموعه آن، یک ترکیب زیبا و تألیف سازگار و ترتیب هم‌آهنگ است.^۵ قرآن کریم، کتابی است متشکل از الفاظ دلالت‌گر؛ اعم از کلمات، جملات، آیات و سوره‌ها و مراد از انسجام قرآن کریم آن است که میان اجزاء دلالت‌گر قرآن کریم (کلمات، جملات، آیات و سوره‌ها) در دلالت مخاطب بر مقاصد پدیدآورنده متن هیچ گسستگی و ناسازگاری و تعارضی وجود ندارد. به تعبیر دیگر، مراد از انسجام قرآن آن است که اجزای دلالت‌گر تشکیل‌دهنده قرآن، در عین تنوع و کثرت، در دلالت مخاطب بر مقاصد متکلم، هم از جهت نسبت‌ها و روابط لفظی و هم از جهت نسبت‌ها و روابط معنایی، پیوسته، یکپارچه، هم‌جهت، هم‌افزا، منظم و متناسب هستند و مقاصد متکلم را روان و عاری از هرگونه تعارض و ناسازگاری، عیان می‌نمایند و به سطوح مختلف ادراکی مخاطبان، می‌رسانند. انسجام قرآن افزون بر اینکه مبنای باور به از سوی خداوند بودن قرآن کریم است،^۶ از اهم مبانی

۱. مصباح یزدی، *قرآن‌شناسی*، ج ۱، ص ۲۲۲.

۲. ابن‌منظور، *لسان العرب*، ذیل ماده «سجم».

۳. زبیدی، *تاج العروس*، ذیل «سجم».

۴. دهخدا، *لغت‌نامه*، ذیل «انسجام».

۵. صلیبا، *فرهنگ فلسفی*، ذیل «انسجام».

۶. مصباح یزدی، *قرآن‌شناسی*، ج ۱، ص ۱۶۶.

تفسیر قرآن^۱ و جهت‌دهنده نوع تعامل با آیات در فرایند تفسیر قرآن بوده، چنان‌که به ویژه در دهه‌های اخیر، انسجام مضمونی آیات و سوره‌های قرآن از جانب برخی مفسران به‌عنوان رهیافت محوری در فهم و تفسیر قرآن، قوام‌بخش عمل تفسیر متن، قرار گرفته است؛^۲ همچنین اساس نقد شبهات خاورشناسی قرار گرفته است که مدعی وجود گسست میان آیات گشته‌اند. مبحث «مناسبة الآيات» به ویژه در دوران معاصر، بیشتر با همین رویکرد پاسخ به شبهات مستشرقان پی‌گیری شده است. با بررسی پیشینه مبحث انسجام قرآن کریم روشن می‌شود که مسئله چگونگی پیوند و چینش آیات قرآن کریم از قرن چهارم هجری مورد توجه اندیشمندان بوده است. دانشمندان اسلامی تحت عنوان‌هایی چون: «نظم الآيات» و «مناسبة الآيات»، انسجام و پیوستگی آیات و حتی سوره‌ها را مورد مطالعه قرار داده‌اند و این مسئله در مطالعات جدید بیشتر تحت عنوان «انسجام و پیوند در آیات و سوره‌های قرآن»، مورد بررسی دانشمندان قرار گرفته است و شاید بتوان یکی از عام‌ترین انگیزه‌ها در بررسی این مسئله را آشکارسازی این امر دانست که به رغم اینکه قرآن کریم در طول بیش از بیست سال به تدریج در مکان‌ها و زمان‌ها و شرایط مختلف بر رسول اکرم نازل گشته است، به صورتی اعجاب‌انگیز و حاکی از اعجاز، عاری از اختلاف و ناسازگاری، بلکه مظهر هماهنگی و انسجام است.^۳

نگاهی به ادله قرآنی انسجام قرآن

در استدلال بر انسجام (به‌هم‌پیوستگی) قرآن، آیاتی چند قابل استناد است؛ از جمله آیه ۹۰ و ۹۱ سوره حجر:

كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ * الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ * فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ.^۴

چنان‌که [عذاب را] بر تقسیم‌کنندگان نازل کردیم؛ آنان که قرآن را پاره‌پاره کردند؛ پس به پروردگارت سوگند که از همه آنان قطعاً خواهیم پرسید؛ از آنچه می‌کردند.

«عضین» جمع «عِضَّة» به‌معنای «جزء» و «قطعه» در اصل «عِضُو» بوده که واو آن به‌هائ تبدیل شده است؛ مانند «شَفَّة» به‌معنای «لب» که در اصل «شَفُو» بوده است؛^۵ هر یک از بخش‌های بدن

۱. مؤدب و موسوی مقدم، *اهم مبانی تفسیر قرآن از منظر مفسران شیعه*، ص ۱۴۲.

۲. اکرمی و اسکندرلو، *انسجام مضمونی آیات و سوره‌های قرآن: رهیافتی برای فهم بهتر قرآن*، ص ۹۸ - ۶۹؛ مستنصر و محمدی مظفر، *پیوستگی سوره: تحولی در تفسیر قرآن در قرن بیستم*، ص ۹ - ۲؛ صالحی، *مفسران معاصر و پیوند معنایی سوره‌های قرآن*، ص ۱۵ - ۴.

۳. ذوقی، *نگره‌ای جدید درباره انسجام متنی سوره‌های قرآن کریم*، ص ۱۶۰ - ۱۵۲.

۴. حجر / ۹۳ - ۹۰.

۵. ابن‌عاشور، *التحریر و التنویر*، ج ۱۳، ص ۶۸.

گوسفند و مانند آن «عُضُو» و «عِضُو» خوانده می‌شود و جمع آن «أعضاء» است و «تَعْضِیة» به معنای عُضُو عُضُو کردن؛ یعنی تفریق و جداسازی است؛ چنان که گویند: «عَضَّی الذَّیْحَةَ» یعنی «ذبیحه را قطعه قطعه کرد».^۱ از ابن عباس نقل شده که «جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ» را به «جَزَّوْهُ أَجْزَاءً» یعنی: «آن را به اجزاء [جدا از هم] تجزیه کردند» معنا کرده است.^۲

موصول و صله «الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ؛ آنان که قرآن را پاره پاره کردند» مفسر «الْمُقْتَسِمِينَ» است و مراد از آن، اهل کتاب است که از سر عناد قرآن را تجزیه کرده بودند و می‌گفتند بخشی از آن حق و موافق تورات و انجیل است و بخشی باطل و مخالف آن دو،^۳ یا می‌گفتند به بخشی از قرآن ایمان می‌آوریم و به بخشی کافریم،^۴ یا مراد گروهی از کفار قریش^۵ یا اهل کتاب^۶ است که قرآن را به بخش‌هایی تقسیم کرده بودند و آن بخش‌ها را به اوصافی ناروا چون شعر، سحر، کهانت و افسانه‌های پیشینیان توصیف می‌کردند. در تفسیر آیات ۹۰ و ۹۱ سوره حجر، وجوه دیگری نیز مطرح شده است که به سبب ضعف، از طرح آن اجتناب می‌شود.

فارغ از اینکه مصداق مقتسمین (تقسیم‌کنندگان قرآن) به هنگام نزول این آیات دقیقاً چه کسانی بوده‌اند، توصیف ایشان به «الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ» روشن می‌سازد که مراد از «ما كَانُوا يَعْمَلُونَ» یعنی عملی که به سببش مورد مؤاخذه پر مهابت الهی قرار خواهند گرفت، پاره‌پاره کردن پیکره‌ای به هم پیوسته و منسجم است:

فَوَرَبِّكَ لَسَأَلْتَهُمْ أَجْمَعِينَ * عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ.^۷

پس به پروردگارت سوگند که از همه آنان قطعاً خواهیم پرسید؛ از آنچه می‌کردند.

چراکه اگر اجزاء قرآن کریم، خود به خود از هم گسسته و نامنسجم بود، تقسیم و تجزیه‌اش تحصیل حاصل و مؤاخذه بر آن، خلاف حکمت بود. بر این اساس، دلالت آیات ۹۰ تا ۹۳ سوره حجر بر انسجام قرآن کریم، «دلالت اقتضاء» است؛ زیرا چنان که در دانش اصول، مذکور است، دلالت اقتضاء عبارت است از دلالت کلام بر معنایی که گوینده حکیم، لفظی برای آن ذکر نکرده است، ولی از آنجاکه صدق یا

۱. ابن منظور، *لسان العرب*، ذیل ماده «عضا».

۲. همان.

۳. مشهدی قمی، *تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب*، ج ۷، ص ۱۶۰.

۴. طباطبایی، *المیزان*، ج ۱۲، ص ۱۹۴.

۵. همان.

۶. مشهدی قمی، *تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب*، ج ۷، ص ۱۶۰.

۷. حجر / ۹۳ - ۹۲.

صحت عقلی یا شرعی یا لغوی کلام، متوقف بر اراده آن معنا است، قهراً آن معنا، مقصود او بوده است.^۱
دیگر آیه‌ای که بر انسجام و به‌هم‌پیوستگی قرآن کریم دلالت دارد آیه ۲۳ سوره زمر است:

اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْكِتَابِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَابًا.

خداوند بهترین سخن را فرو فرستاد، کتابی که [آیاتش] همانند و [اغراضش] مکرر است.

«متشابه» از ماده «شبه» به معنای همانندی و از باب تفاعل است. باب تفاعل بر مشارکت دو یا چند شیء در ماده فعل دلالت دارد. «متشابه» بودن دو یا چند شیء به معنای مشارکت و اتحاد آنها در امری است که «وجه شبه» نامیده می‌شود. تشابه و همانندی، همواره بین دو یا چند شیء تحقق‌پذیر است و هرگاه یک شیء به «متشابه» بودن متصف شود، مراد تشابه اجزاء آن است؛ چنان‌که طبرسی «کتاباً مُتَشَابِهًا» را به معنای: «یشبه بعضه بعضاً و یصدق بعضه بعضاً لیس فیهِ اختلاف و لا تناقض؛ اجزا آن، مشابه هم هستند [به نحوی که] برخی، برخی دیگر را تصدیق می‌کند و هیچ اختلافی و هیچ تناقضی در آن نیست» دانسته است؛^۲ لذا «متشابه» بودن قرآن کریم در آیه ۲۳ سوره زمر، به معنای تشابه و همانندی آیات قرآن نسبت به یکدیگر است و متشابه و همانند بودن آیات، به معنای «اتحاد آیات» در اموری است که «وجه شبه» آیات محسوب می‌شود و «اتحاد آیات» به این معنا، همان به‌هم‌پیوستگی آیات در «وجه شبه» آیات است؛ زیرا با تحلیل مفهوم اتصال و به‌هم‌پیوستگی، روشن می‌گردد که به‌هم‌پیوستگی چند شیء عبارت است از اتحاد و مشارکت آن اشیاء در یک امر (ما به الإشتراك). مراد از آیات قرآن، معنای عام آن؛ یعنی اجزاء معنادار و عناصر دلالت‌گر قرآن کریم است.

حاصل آنکه: توصیف قرآن کریم در آیه ۲۳ سوره زمر به «کتاب متشابه» در واقع توصیف قرآن است به کتابی که از اجزاء (آیات) به‌هم‌پیوسته و منسجم تشکیل یافته است و چون «تشابه» در این آیه مطلق است و وجه خاصی برای تشابه بودن قرآن بیان نگردیده است، قهراً بر گونه‌های مختلف همانندی آیات؛ اعم از ظاهری و معنوی و گونه‌های مختلف به‌هم‌پیوستگی و انسجام آیات، دلالت می‌کند.

با عنایت به معنای کلمه «مُتَشَابِهًا» در تعبیر «کتاباً مُتَشَابِهًا» و مفهوم اتصال و به‌هم‌پیوستگی، روشن می‌گردد که دلالت این صفت، بر انسجام و به‌هم‌پیوستگی عناصر دلالت‌گر قرآن کریم، دلالت مطابقی نیست؛ زیرا به‌هم‌پیوستگی، معنای موضوع له «تشابه» نیست؛ بلکه ذهن، با عنایت به وجود تشابه میان آیات (عناصر دلالت‌گر) بر انسجام و به‌هم‌پیوستگی این عناصر رهنمون می‌شود، با این بیان که: تشابه و همانند بودن آیات، به معنای «اتحاد آیات» در اموری است که «وجه شبه» آیات محسوب می‌شود و

۱. بابایی، عزیزی کیا و روحانی‌راد، *روش‌شناسی تفسیر قرآن*، ص ۲۴۵.

۲. طبرسی، *مجمع البیان*، ج ۸، ص ۷۷۲.

«اتحاد آیات» به این معنا، همان به هم پیوستگی آیات در «وجه شبه» آیات است؛ زیرا به هم پیوستگی چند شیء عبارت است از اتحاد و مشارکت آن اشیاء در یک امر (ما به الإشتراك). به طور خلاصه: لازمه تشابه عناصر دلالت‌گر، وجود پیوند میان آن عناصر است که به نظر می‌رسد این لازمه، به «دلالت اقتضاء» از آیه ۲۳ سوره زمر، فهم می‌شود.

آیه ۲۳ زمر پس از توصیف قرآن به کتاب «متشابه»، قرآن کریم را به «مَثَانِي» بودن توصیف نموده است. توصیف قرآن به «مَثَانِي» همانند توصیف قرآن به «متشابه» به اعتبار اجزاء تشکیل‌دهنده آن است. در این باره که مراد از «مَثَانِي» چیست؟ وجوه گوناگون مطرح است؛ از جمله اهم این وجوه یکی آن است که «مَثَانِي» جمع «مُثَنِّي» به معنای «مکرر» از مصدر «تَثْنِيَة» یا جمع «مَثْنِي» معدول از «إِثْنَيْنِ إِثْنَيْنِ: دو دو» باشد که کنایه از تکرار است؛^۱ بر این اساس، قرآن کریم «مَثَانِي» یعنی «مُکَرَّرًا» خوانده شده است؛ چراکه قرآن کریم، «مکرر الأغراض» است؛ یعنی اغراض و معانی در این کتاب، تکرار می‌شود؛ به عبارت دیگر قرآن کریم معانی را با اسلوب‌های گوناگون بیان می‌کند؛^۲ وجه دیگر آن است که «مَثَانِي» جمع «مَثْنِيَة» به معنای «معطوف» از ریشه «تَثْنِي: برگرداندن، عطف کردن» باشد؛ چنان که گویند: «تَثْنِي الشَّيْءَ تَثْنِيًا: رَدَّ بَعْضَهُ عَلَى بَعْضٍ»؛^۳ یعنی: «آن شیء را تا کرده، بخشی از آن را بر بخش دیگر برگرداند»؛ بر این اساس، قرآن کریم «مَثَانِي» یعنی «معطوف‌ها، به خود بازگشته‌ها» خوانده شده است؛ چراکه آیات قرآن، بعضی بر بعض دیگر باز می‌گردد؛ بعضی، با بعض دیگر متبیین و آشکار می‌شود و بعضی، بعض دیگر را تفسیر می‌کند و اختلافی میان آیات نیست تا سبب شود برخی از آیات، برخی دیگر را دفع نماید.^۴

بر اساس دو وجه فوق، وصف «مَثَانِي» برای قرآن کریم مانند وصف «متشابه»، بر به هم پیوستگی و انسجام آیات قرآن دلالت دارد؛ زیرا بنابر وجه نخست، «مَثَانِي» به معنای «مکرر الأغراض» است و تکرار اغراض در آیات، مستلزم اشتراک آیات در آن اغراض و به هم پیوستگی و انسجام آیات در دلالت بر اغراض مشترک است؛ چنان که بنابر وجه دوم، «مَثَانِي» به معنای «معطوف الآيات» است و انعطاف و بازگشت آیات به یکدیگر، مستلزم اتحاد و هماهنگی مفهومی آیات است. ملاحظه می‌شود که دلالت وصف «مَثَانِي»، بر به هم پیوستگی و انسجام آیات قرآن، دلالت مطابقی نیست؛ بلکه آیه ۲۳ سوره زمر به مدد این کلمه با دلالت اقتضاء، بر انسجام و به هم پیوستگی آیات (عناصر دلالت‌گر قرآن کریم) دلالت دارد.

۱. ابن منظور، *لسان العرب*، ذیل «ثنی».

۲. همان.

۳. همان.

۴. طباطبایی، *المیزان*، ج ۱۷، ص ۲۵۶.

برخی صاحب‌نظران در اثبات هماهنگی و انسجام قرآن، به آیه ۸۲ سوره نساء استناد نموده‌اند: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» و در این باره آورده‌اند: «منظور این جمله [لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا] تنها بیان عقد سلبی قضیه نیست که بین معانی قرآن هیچ اختلافی نیست؛ بلکه مراد، تبیین عقد اثباتی آن است؛ یعنی همه مفاهیم قرآنی منسجم و هم‌آهنگ‌اند و به یکدیگر انشاء و گرایش دارند و هر آیه در محتوای خود صادق و نسبت به محتوای آیه دیگر، بدون واسطه یا به واسطه، مصدق می‌باشد؛ چنان‌که قرآن ناطق، امیرمؤمنان علیه السلام از آیه مذکور چنین استفاده می‌فرماید: ... و ذَكَرَ أَنَّ الْكِتَابَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا وَ أَنَّهُ لَا اخْتِلَافَ فِيهِ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ: «و لو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً» و ان القرآن ظاهره اتيق و باطنه عميق...؛ یعنی برخی از آیات، مصدق بعض دیگر هستند»؛^۱ اما به نظر می‌رسد در کلامی که از امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده و مورد استناد قرار گرفته است، عطف «انه لا اختلاف فيه» بر «ان الكتاب يصدق بعضه بعضاً» عطف تفسیری است و مراد از «الكتاب يصدق بعضه بعضاً» آن است که «الكتاب لا يكذب بعضه بعضاً»؛ زیرا نفی اختلاف از قرآن، تنها ناظر به آیاتی است که شأنیت اختلاف دارند و مستلزم هم‌آهنگی و انسجام همه آیات (ارتباط و به‌هم‌پیوستگی همه آیات) نیست.

توضیح آنکه: ممکن است برای اثبات اینکه «نفی اختلاف»، مستلزم «اثبات هم‌آهنگی و انسجام آیات» (ارتباط و به‌هم‌پیوستگی آیات) است چنین استدلال شود که: تقابل «عدم اختلاف» و «اختلاف»، تقابل عدم و ملکه است؛ پس نفی اختلاف از آیات، مستلزم شأنیت اختلاف در آیات است و شأنیت اختلاف در آیات، مستلزم اتحاد موضوعی و به‌هم‌پیوستگی آیات است؛ پس نفی اختلاف از آیات، مستلزم اتحاد موضوعی و به‌هم‌پیوستگی آیات است؛ اما باید توجه داشت که این استدلال نمی‌تواند اتحاد موضوعی همه آیات و به‌هم‌پیوستگی کل قرآن کریم را اثبات کند؛ زیرا گرچه آیه ۸۲ سوره نساء وجود اختلاف را از قرآن کریم نفی می‌کند و نفی اختلاف، مستلزم وجود شأنیت اختلاف است؛ اما این آیه از اینکه کدام آیات دارای شأنیت اختلاف هستند، ساکت است و شأنیت اختلاف را برای همه آیات اثبات نمی‌کند. به‌طور خلاصه: نفی اختلاف از قرآن، شأنیت اختلاف را برای همه آیات قرآن اثبات نمی‌کند و دلیل بر اتحاد موضوعی همه آیات و به‌هم‌پیوستگی کل قرآن کریم نیست.

ثانیاً: هم‌آهنگی و انسجام آیات از هر جهت مفروض، مستلزم عدم اختلاف آیات از همان جهت است؛ لذا «هم‌آهنگی و انسجام آیات» صفتی برتر از «عدم اختلاف آیات» است و بر این اساس اگر مراد از

۱. شریف رضی، نهج البلاغه، ص ۶۱

۲. جوادی آملی، شناخت‌نامه علامه طباطبایی، سیره تفسیری علامه طباطبایی، ج ۲، ص ۸۷

«الکتاب یُصدَّقُ بعضُهُ بعضاً»، هم‌آهنگی و انسجام آیات (ارتباط و به‌هم‌پیوستگی آیات) بود، نه عدم تکذیب آیات نسبت به یکدیگر، طبعاً پس از بیان عدم اختلاف در قرآن ذکر می‌گردید و گفته می‌شد: «و ذکرَ أنَّ الکتابَ لا اِختلافَ فیهِ و اِنَّهُ یُصدَّقُ بعضُهُ بعضاً» تا سیر صعودی سخن در بیان صفات قرآن کریم و اسلوب بلاغی «ترقی از ادنی به اعلی» حفظ شود.^۱ لازم به ذکر است درجایی که عطف جملات بر یکدیگر، عطف تفسیری باشد «ترقی از ادنی به اعلی» جریان نمی‌یابد؛ زیرا در این صورت، جملات در عرض هم هستند و به «ادنی» و «اعلی» متصف نمی‌شوند.

ملاحظه می‌شود که دلالت آیه ۸۲ سوره نساء بر انسجام و به‌هم‌پیوستگی آیات با چشم‌پوشی از مناقشات پیش‌گفته، دلالت مطابقی نیست؛ بلکه به نظر می‌رسد این آیه نیز به «دلالت اقتضاء» بر انسجام و به‌هم‌پیوستگی آیات، دلالت دارد.

«توصیل» در لغت

«وَصَلَ» مصدر فعل متعدی «وَصَلَ یَصِلُ» به معنای «پیوند دادن [دو یا چند چیز] به یکدیگر» و ضد «قَطَعَ: بریدن»^۲ و «فَصَلَ: جداکردن»^۳ است: «وَصَلَ الشَّيْءُ بغيره» یعنی: «آن چیز را به غیر خود پیوند داد»^۴ و «توصیل» از ریشه «وَصَلَ» به معنای «بسیار پیوند دادن» است؛ چنان که گویند: «وَصَلَ الحِیَال» یعنی: «قطعات بسیار] ریسمان‌ها را به یکدیگر پیوند داد» و «خَطَّطُ مَوْصَلٌ» یعنی: «رشته‌ای که در آن پیوند بسیار است»؛^۵ از سوی دیگر، «وُصُولٌ» مصدر فعل لازم «وَصَلَ الشَّيْءُ، وَصَلَ إِلَى الشَّيْءِ» به معنای «پیوستن به چیزی، رسیدن به چیزی» و ضد «هِجْرَانٌ: دوری کردن از چیزی»^۶ است: «وَصَلَ الشَّيْءُ» و «وَصَلَ إِلَى الشَّيْءِ» یعنی: «به آن چیز رسید»^۷ و «توصیل» از این ریشه، به معنای «رساندن» [رساندن کسی یا چیزی به کسی یا چیزی یا جایی] است؛ چنان که گویند: «وَصَلَّهْ إِلَیْهِ» یعنی «آن [شخص یا شیء] را به آن [شخص یا شیء یا مکان] رساند»؛^۸ بر این اساس باید روشن نمود که آیا «توصیل» در

۱. برای ملاحظه نمودهایی از اسلوب «ترقی از ادنی به اعلی» در آیات و آراء مفسران در این باره ر. ک: ابن عطیه، *المحرر الوجیز*، ج ۳، ص ۴۲۸، طباطبایی، *المیزان*، ج ۲، ص ۲۳۲ - ۲۳۱، آلوسی، *روح المعانی*، ج ۱۳، ص ۳۱۹.

۲. ابن درید، *جمهرة اللغة*، ذیل «وصل».

۳. ابن فارس، *معجم مقاییس اللغة*؛ ابن منظور، *لسان العرب*، ذیل «وصل».

۴. زمخشری، *أساس البلاغة*، ذیل «وصل».

۵. همان.

۶. ابن فارس، *معجم مقاییس اللغة*؛ ابن منظور، *لسان العرب*، ذیل «وصل».

۷. زبیدی، *تاج العروس*، ذیل «وصل».

۸. زبیدی، *تاج العروس*؛ ابن منظور، *لسان العرب*، ذیل «وصل».

آیه «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» سوره قصص آیه ۵۱ برگرفته از ریشه «وَصَّلَ: پیوند دادن [دو یا چند چیز] به یکدیگر» است یا از ریشه «وُصُولُ: پیوستن به چیزی، رسیدن به چیزی»؟ در ادامه این مسئله را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

«توصیل» در آیه ۵۱ سوره قصص

در آثار تفسیری برای «وَصَّلْنَا» در «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»^۱ معانی متعددی به چشم می‌خورد:

۱. «وَصَّلْنَا: بسیار پیوند دادیم»: تکثیر وَصَلَ (پیوند دادن)؛ طبری، شیخ طوسی، ثعلبی،^۲ زمخشری، طبرسی، ابوالفتوح رازی،^۳ قرطبی،^۴ شوکانی^۵ و شماری دیگر از مفسران تصریح کرده‌اند که «وَصَّلْنَا» در آیه ۵۱ سوره قصص، مأخوذ از «وَصَلَ الْحَبَالُ؛ [قطعات بسیار] ریسمان‌ها را به یکدیگر پیوند داد» است. برای نمونه طبری می‌نویسد: «وَأَصْلُهُ مِنَ وَصَلَ الْحَبَالُ بَعْضُهَا بِبَعْضٍ وَمِنْهُ قَوْلُ الشَّاعِرِ: فَقَلَ لِبَنِي مِرْوَانَ مَا بَالَ ذِمَّةً / وَحَبْلٌ ضَعِيفٌ مَا يَزَالُ يُوَصَّلُ». ^۶ شیخ طوسی نیز همان سخن طبری را نقل نموده است.^۷ زمخشری می‌نویسد: «وَصَلَ الشَّيْءُ بِغَيْرِهِ فَاتَّصَلَ وَوَصَلَ الْحَبَالُ وَغَيْرَهَا تَوْصِيلاً: وَصَلَ بَعْضُهَا بِبَعْضٍ، وَمِنْهُ: وَوَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ، وَخِيَطُ مَوْصَلٍ: فِيهِ وَصَلَ كَثِيرٌ». ^۸ امین‌الاسلام طبرسی می‌نویسد: «أَصْلُ التَّوَصُّلِ مِنْ وَصَلَ الْحَبَالُ بَعْضُهَا بِبَعْضٍ؛ قَالَ امْرُؤُ الْقَيْسِ: دَرِيرٌ كَخَذَرُوفِ الْوَلِيدِ أَمْرُهُ / تَتَابَعُ كَفِيهِ بِخِيَطِ مَوْصَلٍ؛ أَيِ مَوْصُولٍ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ». ^۹ این بدان معنا است که این مفسران، «وَصَّلْنَا» را از ریشه متعدی «وَصَلَ: پیوند دادن» دانسته‌اند نه از ریشه لازم «وُصُولٌ إِلَى...: رسیدن به...»: در عین حال در آثار تفسیری برای «وَصَّلْنَا» معانی دیگری غیر از این معنای حقیقی ارائه شده است که در ادامه، طرح و بررسی خواهد شد. (پیوندهای فراوان اجزای قرآن)

۲. «نَظَّمْنَا: به‌رشته کشیدیم» [یا نَظَّمْنَا]: سورآبادی آورده است: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ...» و گفته‌اند نظمانا هم هذا القرآن تا دراندیشند چون عجز خویش اندر این بینند، بدانند که این

۱. قصص / ۵۱.

۲. ثعلبی، *الكشف و البيان*، ج ۷، ص ۲۵۴.

۳. رازی، *روض الجنان و روح الجنان*، ج ۱۵، ص ۱۴۶.

۴. قرطبی، *الجامع لأحكام القرآن*، ج ۱۴، ص ۲۵۹.

۵. شوکانی، *فتح القدير*، ج ۴، ص ۲۰۵.

۶. طبری، *جامع البيان*، ج ۲۰، ص ۵۵.

۷. طوسی، *التبيان*، ج ۸، ص ۱۶۱.

۸. زمخشری، *أساس البلاغة*، ذیل «وصل».

۹. طبرسی، *مجمع البيان*، ج ۷، ص ۴۰۳.

نه سخن مخلوق است»^۱ (به رشته کشیدن اجزای قرآن، به هم پیوستن اجزای قرآن)

۳. «بیتاً: تبیین کردیم»؛ در تفسیر مقاتل آمده است: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ يَقُولُ وَ لَقَدْ بَيَّنَّا لِكْفَارِ مَكَّةَ مَا فِي الْقُرْآنِ مِنَ الْأَمَمِ الْخَالِيَةِ كَيْفَ عَذَّبُوا بِتَكْذِيبِهِمْ رَسُلَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَعْنِي لِكَيْ يَتَذَكَّرُونَ»؛^۲ ابوالفتوح گفته است: «عبدالله عباس گفت: وَصَّلْنَا، ای بَيَّنَّا، بیان کردیم، و معنی آن باشد که سخن تا پیوسته نبود معنی دار نباشد»؛^۳ مظهری می گوید: «قال ابن عباس معناه بَيَّنَّا قلت يعني بين بعض الكتاب ببعض».^۴

۴. «فَصَّلَّنَا: تفصیل دادیم»؛ طبری آورده است: «قال مجاهد: فَصَّلْنَا وَ كَذَلِكَ كَانَ يَقْرَأُهَا»؛^۵ ابوالفتوح می گوید: «مجاهد گفت: فَصَّلْنَا، ما فصل کردیم و تمییز»؛^۶ ابن عطیه می گوید: «و ذهب مجاهد أن معنی وَصَّلْنَا فَصَّلْنَا أي جعلناه أوصالاً من حيث كان أنواعاً من القول في معان مختلفة، و معنی اتصال بعضه ببعض حاصل من جهة أخرى لكن إنما عدد عليهم هاهنا تقسيمه في أنواع من القول».^۷

۵. «أَثْمَنَّا: تمام نمودیم»؛ ابوعبیده معمر بن مثنی گفته است: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ أَي أَثْمَنَّا، قال: جعلت عماتي صلة لحبلي و قال الأخطل: فقل لبني مروان ما بال ذمة / و حبل ضعيف لا يزال يوصل»؛^۸ ابن ابی حاتم آورده است: «الأخفش: معنی وَصَّلْنَا: أَمَمْنَا كَصَلَّتْكَ الشَّيْء»؛^۹ ابوحیان اندلسی آورده است: «قال الأخفش: أَمَمْنَا لَوْصَلْتَ الشَّيْءَ بِالشَّيْءِ، و أصل التوصل في الحبل، يُوصَلُ بعضه ببعض».^{۱۰}

۶. «أَوْصَلْنَا: رساندیم»؛ سمرقندی نقل کرده است: «يقال: وَ لَقَدْ وَصَّلْنَا أَي: أَوْصَلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ؛ یعنی: أنزلنا لهم القرآن آية بعد آية هداية».^{۱۱} (پیوستگی در انزال)

۷. «أَرْسَلْنَا: فرستادیم»؛ سمرقندی نقل کرده است: «يقال: وَ لَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ یعنی: أرسلنا لهم

الكتب بعضها ببعض، یعنی بعضها بعضها علی إثر بعض».^{۱۲} (پیوستگی در ارسال)

۱. سوراآبادی، تفسیر سوراآبادی، ذیل آیه ۵۱ سوره قصص.

۲. بلخی، تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ۳، ص ۳۴۸.

۳. رازی، روض الجنان و روح الجنان، ج ۵، ص ۱۴۶.

۴. مظهری، التفسیر المظهری، ج ۷، ص ۱۷۰.

۵. قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۴، ص ۲۹۵.

۶. رازی، روض الجنان و روح الجنان، ج ۱۵، ص ۱۴۶.

۷. ابن عطیه، المحرر الوجیز، ج ۴، ص ۲۹۱.

۸. ابوعبیده، مجاز القرآن، ج ۲، ص ۱۰۸.

۹. ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج ۱۳، ص ۸۰.

۱۰. ابوحیان، البحر المحیط فی التفسیر، ج ۸، ص ۳۱۴.

۱۱. سمرقندی، تفسیر السمرقندی، ج ۲، ص ۶۱۲.

۱۲. همان.

۸. «أبلغنا: ابلاغ نمودیم»؛ غرناطی گفته است: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ ... الْقَوْلَ هُنَا الْقُرْآنَ، وَوَصَّلْنَا لَهُمُ: أبلغناه لهم»؛ محمد عزت دروزه آورده است: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ: بمعنی أبلغنا إلیهم القول بالدعوة و الإنذار متصلاً ببعضه ببعض».^۲ (ابلاغ قرآنی که اجزایش به هم پیوسته)

۹. «أنزلنا: نازل نمودیم»؛

(الف) فراء گفته است: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ يَقُول: أنزلنا علیهم القرآن یتبع بعضه بعضاً» یعنی: «قرآن را به طور پیاپی نازل نمودیم».^۳ (پیوستگی در انزال)

(ب) فخر رازی آورده است: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ وَتَوْصِيلُ الْقَوْلِ هُوَ إِتْيَانُ بَيَانٍ بَعْدَ بَيَانٍ، وَهُوَ مِنْ وَصَلَ الْبَعْضَ بِالْبَعْضِ، وَهَذَا الْقَوْلُ الْمَوْصَلُ يَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ مِنْهُ إِنْ أَنْزَلْنَا الْقُرْآنَ مِنْجُمًا مَفْرُقًا يَتَّصِلُ بِبَعْضِهِ بَعْضٌ لِيَكُونَ ذَلِكَ أَقْرَبَ إِلَى التَّذْكِيرِ وَالتَّنْبِيهِ، فَإِنَّهُمْ كُلُّ يَوْمٍ يَطَّلَعُونَ عَلَي حِكْمَةٍ أُخْرَى وَفَائِدَةٍ زَائِدَةٍ لِيَكُونَ عِنْدَ ذَلِكَ أَقْرَبَ إِلَى التَّذْكِيرِ».^۴ (پیوستگی اجزاء در عین گسستگی انزال)

(ج) نیشابوری گفته است: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا أَي أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْقُرْآنَ إِنْزَالًا مُتَّصِلًا بِبَعْضِهِ فِي أَثَرِ بَعْضٍ لِيَكُونَ ذَلِكَ أَقْرَبَ إِلَى التَّذْكِيرِ وَالتَّنْبِيهِ فَإِنَّهُمْ يَطَّلَعُونَ فِي كُلِّ يَوْمٍ عَلَى فَائِدَةٍ زَائِدَةٍ وَحِكْمَةٍ جَدِيدَةٍ».^۵

(پیوستگی در انزال)

(د) رشیدالدین میبیدی آورده است: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ ... المعني: أنزلناه شيئاً شيئاً ليكونوا اوعى له، كقوله: وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ الْآيَةَ».^۶ (تدریج در انزال)

(هـ) علامه طباطبایی می نویسد: «قوله تعالى: وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ التَّوَصِيلُ تَفْعِيلٌ مِنَ الْوَصْلِ يَفِيدُ التَّكْثِيرَ كَالْقَطْعِ وَالتَّقْطِيعِ وَالْقَتْلِ وَالتَّقْتِيلِ، وَالضَّمِيرُ لِمَشْرُكِي مَكَّةَ وَالمعني أنزلنا عليهم القرآن موصولاً ببعضه ببعض: الآیة بعد الآیة، و السورة إثر السورة من وعد و وعید و معارف و أحكام و قصص و عبر و حکم و مواعظ لعلهم يتذكرون»؛^۷ اینکه علامه به انواع معانی تصریح نموده است، روشن می کند که مراد ایشان، پیوستگی معنایی اجزاء قرآن است نه پیوستگی در نزول آیات. (انزال قرآنی که اجزایش به هم پیوسته است)

۱. غرناطی، کتاب التسهیل لعلوم التنزیل، ج ۲، ص ۱۱۵.
۲. دروزه، التفسیر الحدیث، ج ۳، ص ۳۱۹.
۳. فراء، معانی القرآن، ج ۲، ص ۳۰۷.
۴. رازی، مفاتیح الغیب، ج ۲۴، ص ۶۰۷.
۵. نیشابوری، تفسیر خرائب القرآن، ج ۵، ص ۳۱۵.
۶. میبیدی، کشف الأسرار و عدة الأبرار، ج ۷، ص ۳۳۳.
۷. طباطبایی، المیزان، ج ۱۶، ص ۵۴ - ۵۳.

و) سید محمدحسین فضل‌الله آورده است: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ أَي أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْقُرْآنَ - وَ هُوَ الْقَوْلُ الْإِلَهِي - مَوْصُولًا بَعْضُهُ بَعْضٌ، مُتَّابِعًا لَا انْقِطَاعَ فِيهِ، فِي تَوَاصُلِ زَمَنِيٍّ فِكْرِيٍّ بَيْنَ الْآيَةِ وَالْآيَةِ، وَ بَيْنَ السُّورَةِ وَالسُّورَةِ».^۱ (پیوستگی در اجزای تشکیل‌دهنده و پیوستگی در انزال)

۱۰. «أَتَّبَعْنَا: پي در پي نموديم»؛ شيخ طوسي آورده است: «المعني انا أتبعنا القرآن بعضه بعضاً»^۲ قرطبي گفته: «قوله تعالى: وَ لَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ أَي أَتَّبَعْنَا بَعْضُهُ بَعْضًا وَ بَعَثْنَا رَسُولًا بَعْدَ رَسُولٍ»^۳ ابن‌هائم گفته است: «وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ أَي أَتَّبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا فَاتَّصَلَ عِنْدَهُ، يَعْنِي الْقُرْآنَ»^۴؛ فيض كاشاني آورده است: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ: أَتَّبَعْنَا بَعْضُهُ بَعْضًا فِي الْإِنْزَالِ لِيَتَّصَلَ التَّذْكَيرُ أَوْ فِي النِّظْمِ لِتَقَرَّرَ الدَّعْوَةُ بِالْحُجَّةِ وَ الْمَوَاعِظُ بِالْمَوَاعِيدِ وَ النَّصَائِحُ بِالْعِبَرِ».^۵ (پیوستگی در انزال یا پیوستگی در محتوا)

۱۱. «تَابَعْنَا: پي پي نموديم»؛ ابوحیان اندلسی آورده است: «وَصَّلْنَا: تَابَعْنَا الْقُرْآنَ مَوْصُولًا بَعْضُهُ بَعْضٌ فِي الْمَوَاعِظِ وَ الزَّجْرِ وَ الدَّعَاءِ إِلَى الْإِسْلَامِ»^۶؛ رشيدالدين ميبدي نقل کرده است: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ ... قِيلَ الْقَوْلُ تَكَرَّرَ الْوَعْظُ وَ مُتَابَعَةُ الْاِحْتِجَاجِ أَي: تَابَعْنَا لَهُمُ الْمَوَاعِظَ وَ الزَّوَاجِرَ وَ بَيَّنَّا لَهُمْ مَا أَهْلَكْنَا مِنْ الْقُرُونِ قَرْنَا بَعْدَ قَرْنٍ فَأَخْبَرْنَاهُمْ أَنَّا أَهْلَكْنَا قَوْمَ نُوحٍ بِكَذِّبِهِمْ وَ قَوْمَ هُودٍ بِكَذِّبِهِمْ وَ قَوْمَ صَالِحٍ بِكَذِّبِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ».^۷ (انزال پي پي اجزای پیوسته قرآن)

۱۲. «وَالْيَنَّا وَ تَابَعْنَا: پي پي نموديم»؛ ثعلبي نيشابوري نقل کرده است: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ... قَالَ أَهْلُ الْمَعَانِي: أَي وَالْيَنَّا وَ تَابَعْنَا»^۸؛ قرطبي گفته: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ... قَالَ أَهْلُ الْمَعَانِي: وَالْيَنَّا وَ تَابَعْنَا وَ أَنْزَلْنَا الْقُرْآنَ تَبَعَ بَعْضُهُ بَعْضًا وَعَدَا وَ وَعِيدًا وَ قِصَصًا وَ عِبْرًا وَ نَصَائِحَ وَ مَوَاعِظَ إِرَادَةَ أَنْ يَتَذَكَّرُوا فَيَفْلِحُوا».^۹ (انزال پي پي اجزای قرآن)

۱۳. «وَأَصَلْنَا وَ تَابَعْنَا: پي پي نموديم»؛ ابوالفتوح رازی نقل کرده است: «أهل معاني گفتند: واصلنا و تابعنا، ما پي پي بکرديم».^{۱۰} (انزال پي پي اجزای قرآن)

۱. فضل‌الله، من وحی القرآن، ج ۱۷، ص ۳۰۷.

۲. طوسي، التبيان، ج ۸، ص ۱۶۱.

۳. قرطبي، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۴، ص ۱۹۵.

۴. ابن‌هائم، التبيان، ص ۲۵۷.

۵. فيض كاشاني، تفسير الصافي، ج ۴، ص ۹۴.

۶. ابوحیان، البحر المحيط، ج ۸، ص ۳۱۴.

۷. ميبدي، كشف الأسرار و عدة الأبرار، ج ۷، ص ۳۲۳.

۸. ثعلبي، الكشف و البيان، ج ۷، ص ۲۵۴.

۹. قرطبي، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۴، ص ۲۹۵.

۱۰. رازی، روض الجنان و روح الجنان، ج ۱۵، ص ۱۳۶.

در ادامه، با نقد دیدگاه‌های مطرح شده درباره معنای «توصیل» در آیه ۵۱ سوره قصص، دیدگاه برگزیده در این باره بیان خواهد شد.

معنای لام جرّ در «وَصَلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ» آیه ۵۱ سوره قصص

برای لام جرّ تا بیست و سه معنا شمرده‌اند: ۱. مَلِك؛ ۲. شِبْه مَلِك (لام استحقاق - لام اختصاص)؛ ۳. تَمْلِیک؛ ۴. شِبْه تَمْلِیک؛ ۵. تَعْلِيل؛ ۶. تَبْلِیغ؛ ۷. عَاقِبَت مَنظَرَه (لام عاقبت - لام صیوروت)؛ ۸. اَنتَهَای غَیَـت؛ ۹. نَسَب؛ ۱۰. تَعْدِیَه مَجْرَدَه؛ ۱۱. تَأْکِید مَحْض؛ ۱۲. تَقْوِیَـت؛ ۱۳. قَسَم و تَعَجَّب؛ ۱۴. تَعَجَّب بَدون قَسَم؛ ۱۵. تَبیین؛ ۱۶. بَه مَعنَای «بَعْد»؛ ۱۷. بَه مَعنَای «قَبْل»؛ ۱۸. ظَرْفِیَـت؛ ۱۹. بَه مَعنَای «مِن»؛ ۲۰. بَه مَعنَای «عَن» (مَجَاوِزَه)؛ ۲۱. تَأْکِید نَفی؛ ۲۲. بَه مَعنَای «مَعَ»؛ ۲۳. بَه مَعنَای «عِنْد» (تَوَقِیَـت).^۱

در میان معانی گوناگون لام جرّ، معانی محتمل برای لام جرّ در «وَصَلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ» عبارت است از: «شِبْه مَلِك (لام استحقاق - لام اختصاص)، شِبْه تَمْلِیک، تَعْلِيل، تَبْلِیغ، اَنتَهَای غَیَـت» و با اندکی تأمل روشن است که احتمال اراده سایر معانی از این لام، منتفی است. در میان این پنج معنای محتمل، اراده معنای اختصاص و شِبْه تَمْلِیک برای این لام، منوط به تقدیر مصدر «وَصَلْنَا» بدین صورت است: «وَصَلْنَا تَوْصِیلاً لَهُمُ الْقَوْلَ»؛ همچنان که این لام را تنها در صورتی می‌توان «لام تبلیغ» دانست که فرض شود معنای «قَوْل» در فعل «وَصَلْنَا» تضمین شده که آن هم منوط به تقدیری چنین است: «وَصَلْنَا قَائِلِینَ لَهُمُ الْقَوْلَ». این احتمال که در این آیه، لام جرّ به معنای «إلی» (انتهای غایت) به کار رفته باشد نیز احتمالی مرجوح است؛ زیرا:

درون و برون متن قرآن کریم قرینه‌ای یافت نمی‌شود که معنای «انتهای غایت» را برای «لام جرّ» در «وَصَلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ» تعیین بخشد، یا این معنا را بر سایر معانی محتمل - به‌ویژه معنای «تعلیل» - رجحان دهد.

به‌طور کلی استعمال لام جرّ در معنای «انتهای غایت»، اندک‌تر از کاربرد آن در سایر معانی است؛ چنان که مؤلف *النحو الوافی* تصریح نموده: «واستعمالها في هذا المعني قليل بالنسبة لباقی معانیها».^۲

به‌رغم تفحص در متون بلیغ عربی و آثار لغت‌شناسان، پیشینه و نمونه‌ای برای استعمال «وَصُول» رسیدن» و «توصیل: رساندن» (از ریشه «وَصُول») با «لام جرّ»، در معنای «الْوَصُولُ إلی ...: رسیدن به ...» و «التوصیل إلی ...: رساندن به ...» یافت نمی‌شود و این نیافتن، دست‌کم عدم رواج چنین

۱. عباس حسن، *النحو الوافی*، ج ۲، ص ۴۸۱ - ۴۷۲.

۲. همان، ص ۴۷۲.

کاربرد و در نتیجه عدم رجحان حمل قرآن بر آن را آشکار می‌سازد. در میان پنج معنای محتمل برای لام جر در «وَصَلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ»^۱، معنای «تعلیل» بر سایر معنای رجحان دارد:

وَلَقَدْ وَصَلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ.^۲

و هر آینه برای آنان این سخن [قرآن] را به‌هم‌پیوستگی فراوان دادیم باشد که ایشان متذکر [حقیقت خدایی آن] گردند.

زیرا:

۱. برخلاف معنای اختصاص، شیبه تملیک و تبلیغ، بی‌نیاز از تقدیر است؛
۲. برخلاف معنای انتهای غایت، استعمال لام جر در معنای تعلیل (لأجل)، اندک نیست؛ حتی نمونه‌های متعددی از کاربرد لام جر در معنای تعلیل در ساختار مشابه «وَلَقَدْ وَصَلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ» در قرآن کریم آمده است؛ از جمله در آیات: «وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ» سوره کهف آیه ۵۴، «قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» سوره أنعام آیه ۱۲۶، «نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» سوره یونس آیه ۲۴ لام «لِلنَّاسِ» و لام «لِقَوْمٍ» ظاهر در معنای تعلیل (لأجل) است.
۳. دلیل مهم‌تر، بلکه مهم‌ترین دلیلی که رجحان معنای «تعلیل» بر معنای «انتهای غایت» را برای لام جر در «وَلَقَدْ وَصَلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ» نشان می‌دهد سیاق آیات ۴۸ تا ۵۳ سوره قصص است که در ادامه به تبیین آن می‌پردازیم.

سیاق حاکم بر آیه ۵۱ سوره قصص

مقایسه محتوای آیه ۵۱ سوره قصص با آیات قبل و بعد از آن، روشن‌گر تناسب تام و پیوستگی این آیه با دست کم سه آیه قبل و بعد از آن است که هر یک به گونه‌ای درباره «قرآن کریم» سخن می‌گویند با تأکید بر اینکه «حق» و «از جانب خداوند» است:

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ أَوْ لَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ * قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَعْدَ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ * وَلَقَدْ وَصَلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ * الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ * وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ

۱. قصص / ۵۱.

۲. قصص / ۵۱.

الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ * أُولَئِكَ يُوتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَبَدَرُوا
بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ^۱

در آیه ۴۸، از قرآن کریم به «الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا» تعبیر شده است و در آیه ۴۹، پیامبر اکرم فرمان می‌یابد به کافران بگوید که اگر در سحر خواندن قرآن و تورات صادقند، «کتابی از جانب خدا» بیاورند که هدایت‌بخش‌تر از این دو کتاب آسمانی باشد: «قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ» و این خود تأکید است بر اینکه قرآن کریم «كِتَابٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ» یعنی «کتابی از جانب خدا» است.

در آیه ۵۰ خداوند، منکران حقانیت قرآن را با این بیان که: «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ يَغِيْرُ هُدَىٰ مِّنَ اللَّهِ؛ کیست گمراه‌تر از آنکه بدون هدایت از جانب خدا، از هوسش پیروی کند؟» توبیخ می‌کند و با این بیان، باری دیگر گوشزد می‌کند که قرآن کریم «هُدَىٰ مِّنَ اللَّهِ» یعنی «هدایت از جانب خدا» است.

آیه ۵۱، «توصیل قرآن» برای ناباوران به آن را مایه تذکر ایشان معرفی می‌کند: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» که با استناد به سیاق این آیات، بیان خواهد شد معنای راجح برای لام جر در «وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ» چیست.

آیه ۵۲ سخن از مؤمنان به قرآن کریم می‌گوید که در آیه ۵۳ سبب ایمان ایشان به قرآن، چنین بیان می‌شود: «قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا»؛ یعنی «می‌گویند به آن ایمان آوردیم [چرا که] همانا آن [قرآن] حق است از جانب پروردگاران» و بدین ترتیب این آیه، بار دیگر بر اینکه قرآن کریم «حق» و از جانب خداوند است، تأکید می‌کند.

تا بدین‌جا ملاحظه شد آیات ۴۸ تا ۵۴ سوره قصص هریک به‌نوعی درباره «قرآن کریم» سخن می‌گویند و این موضوع مشترک، رشته پیوند این آیات به یکدیگر و نشانه وجود سیاق حاکم بر این آیات است. افزون بر این، ملاحظه شد امری که در این آیات با چند تعبیر مشابه مورد تأکید قرار گرفته این است که قرآن کریم، «حق» و از جانب خداوند است. با توجه به چنین سیاقی، رجحان معنای «تعلیل» بر معنای «انتهای غایت» برای لام جر در آیه «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»^۲ روشن است؛ زیرا هنگامی که این لام به معنای «تعلیل» (لِلْجُلِّ) باشد، «وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ» به معنای «برای آنان این سخن [قرآن] را به‌هم‌پیوستگی فراوان دادیم» خواهد بود و به روشنی بر پیوند درونی و انسجام قرآن کریم که نشانه «حق» و از جانب خدا بودن آن است دلالت می‌کند - چنان‌که آیه ۸۲ سوره نساء: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ»

۱. قصص / ۵۴ - ۴۸.

۲. قصص / ۵۱.

الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» با استناد به عدم اختلاف در قرآن، از جانب خدا بودن آن را به اثبات رسانده است - و «وَصَلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ» در این صورت، یعنی در صورتی که بر پیوند درونی و انسجام قرآن کریم دلالت کند، کاملاً هماهنگ با آیات قبل و بعد از آیه ۵۱ سوره قصص و سیاق حاکم بر آن است؛ سیاقی که بر مبنای تأکید بر «حقّ و از جانب خدا» بودن قرآن کریم شکل گرفته است؛ اما اگر لام مذکور به معنای «إلی» (انتهای غایت) فرض شود، «وَصَلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ» به معنای «به آنان این سخن [قرآن] را رساندیم» خواهد بود که این معنا برخلاف معنای پیشین، ربط روشنی با «حقّ و از جانب خدا» بودن قرآن کریم ندارد و به میزان آن معنا، هماهنگ با آیات قبل و بعد از آیه ۵۱ سوره قصص و سیاق حاکم بر آن نیست.

«قَوْل» در لغت و «الْقَوْل» در آیه ۵۱ سوره قصص

بسیاری از لغت‌شناسان «قَوْل» را که در اصل، مصدر قَالَ یَقُولُ است به معنای «کلام»^۱ یا «هر لفظ تام یا ناقصی که زبان گوید»^۲ گفته‌اند؛ اما طبرسی معتقد است که «قَوْل» دلالت بر حکایت دارد ولی «کلام» فاقد چنین دلالتی است؛ چنان‌که اگر شخصی در مقام حمد پروردگار بگوید: «الحمد لله» و بخواهیم از سخن او حکایت کنیم، می‌گوییم: «قال: الحمد لله»؛ اما اگر بخواهیم با استفاده از لفظ «کلام» از سخن او خبر دهیم خواهیم گفت: «تکلم بالحمد».

راغب اصفهانی برای «قَوْل» هفت کاربرد نقل کرده؛ اما اولین کاربرد را، آشکارتر از دیگر کاربردها دانسته است:

۱. آنچه از حروف ترکیب یافته و با نطق، ابراز می‌شود، مفرد باشد یا جمله؛ مفرد آن مانند: زید، و خَرَجَ، و مرکب آن مانند: زیدٌ مُنْطَلِقٌ، و هَلْ خَرَجَ عَمْرُو؟ و گاه تنها یک اسم، یک فعل و یا یک حرف، «قَوْل» خوانده می‌شود، همچنان‌که یک قصیده یا یک خطبه «قَوْل» خوانده می‌شود.
۲. آنچه قبل از ابراز لفظ در نفس تصوّر می‌شود؛ چنان‌که گویند: «فی نفسی قولٌ لم أظْهَره؛ در درونم سخنی است که اظهارش نکردم» و مانند این سخن خدای متعال: «وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ...»^۳ [یهود و منافقان] در دل‌های خود می‌گویند: چرا خدا ما را عذاب نمی‌کند؟... که در آن، آنچه یهود و منافقان در دل داشته‌اند «قَوْل» شمرده شده است.

۱. ازهری، تهذیب اللغة، ج ۹، ص ۲۳۰؛ صاحب بن عباد، المحیط فی اللغة، ج ۶، ص ۲۲.

۲. ابن منظور، لسان العرب؛ زبیدی، تاج العروس من جواهر القاموس، ذیل ماده «قول».

۳. مجادله / ۸.

۳. اعتقاد؛ مانند: «فلان يقول بقول أبيه؛ فلانی معتقد به عقیده پدرش است».

۴. دلالت بر چیزی؛ مانند: «امتلاً الحوض و قال قطني؛ حوض پر شد و گفت [دلالت کرد که] مرا بس است».

۵. توجه درست به چیزی؛ مانند: «فلان يقول بكذا؛ فلانی به درستی به آن چیز توجه می‌کند».

۶. «حد» (تعریف) در منطق؛ مانند: «قول الجوه كذا، و قول العرض كذا؛ تعریف جوهر چنین است، تعریف عرض چنین است».

۷. إلهام؛ مانند: «قلنا يا ذا القرنين إما أن تعذب وإما أن تتخذ فيهم حسناً؛^۱ گفتیم (إلهام کردیم) ای ذوالقرنین! یا [اینان] را عذاب می‌کنی و یا میانشان رفتاری نیکو پیش می‌گیری».^۲

قرآن کریم در آیاتی چند، به‌عنوان «قول» معرفی شده است:

أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ^۳
إِنَّا سَأَلْنَاكَ عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا^۴
إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ^۵

در آیه ۵۱ سوره قصص نیز به دلالت محتوا و سیاق آیات قبل و بعد از آن، الف و لام «القول»، الف و لام عهد است و مراد از «القول»، قرآن کریم است.^۶

دیدگاه برگزیده در معنای «توصیل» و نقد آراء رقیب

برای تشخیص معنای «توصیل» در آیه: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»^۷ باید روشن نمود که «وَصَّلْنَا» در این آیه برگرفته از ریشه «وَصَلَ: پیوند دادن [دو یا چند چیز] به یکدیگر» است یا از ریشه «وُصِّلَ: پیوستن به چیزی، رسیدن به چیزی»؟ اینکه «وَصَّلْنَا» در «وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ» بدون حرف «إلی» به کار رفته است، روشن می‌سازد که از ریشه متعدی «وَصَلَ: پیوند دادن» گرفته شده، نه از ریشه

۱. کهف / ۸۶

۲. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ذیل ماده «قول».

۳. مؤمنون / ۶۸

۴. مزمل / ۵

۵. حاقه / ۴۰

۶. طوسی، التبیان، ج ۸، ص ۱۶۱؛ زمخشری، الکشاف، ج ۳، ص ۴۲۱؛ ابن‌عاشور، التحریر و التنویر، ج ۲۰، ص ۷۵؛ طباطبایی، المیزان، ج ۱۶، ص ۵۴

۷. قصص / ۵۱

لازم «وُصُول: پیوستن، رسیدن»؛ زیرا در آن صورت لازم بود همراه «إلی» و به شکل «وَصَلْنَا إِلَيْهِمْ الْقَوْلَ» به کار رود؛ چرا که «وُصُول: رسیدن» و «توصیل: رساندن» (از ریشه «وُصُول») با حرف «إلی» به کار می‌رود نه با حرف «لام جَر» و این احتمال که در این آیه، «لام جَر» به معنای «إلی» (انتهای غایت) به کار رفته باشد - چنان که در بررسی معنای «لام جَر» به تفصیل بیان شد - احتمالی مرجوح است. نتیجه آنکه: ساختار «تفعیل» در این آیه، فعل متعدی و ثلاثی مجرد «وَصَلْنَا: پیوند دادیم» را به فعل متعدی و ثلاثی مزید «وَصَلْنَا: بسیار پیوند دادیم، پیوند بسیار دادیم» تبدیل نموده است و بر «تکثیر» دلالت می‌کند.^۱

اگر «وَصَلْنَا» در آیه ۵۱ قصص، برگرفته از ریشه لازم «وُصُول: پیوستن، رسیدن» بود، ساختار «تفعیل» معنای «تعدیه» را می‌رساند که فعل لازم «وَصَلْنَا: رسیدیم» را به فعل متعدی «وَصَلْنَا: رساندیم» تبدیل کرده است و در آن صورت فاقد معنای «تکثیر» می‌بود^۲ و علی القاعده باید همراه حرف «إلی» به کار می‌رفت؛ مانند: «وَصَلَّنِي إِلَى الْعَرْشِ؛ مرا به عرش رساند». بر این اساس، «وَصَلْنَا» در آیه فوق، به معنای «بسیار پیوند دادیم» یا «پیوند بسیار دادیم» است نه به معنای «رساندیم»؛ مانند: «وَصَلَّ الْحِيَالُ؛ [قطعات بسیار] ریسمان‌ها را به یکدیگر پیوند داد»؛ همچنین با بررسی احتمالات گوناگون در معنای لام جَر در «وَصَلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ» روشن گشت که این لام، لام تعلیل (به معنای لِأَجْلِ) است.

بر اساس مقدمات فوق و با توجه به سیاق حاکم بر آیه ۵۱ سوره قصص، معنایی که برای «توصیل القول» در این آیه تعین می‌یابد، «تکثیر وصل (پیوند دادن)» است که معنای حقیقی «وَصَلْنَا» است و در نمونه‌هایی مانند: «وَصَلَّ الْحِيَالُ: ریسمان‌ها [ی متعدد] را به هم پیوند زد» و «خَيْطٌ مُوَصَّلٌ: نخ دارای پیوند بسیار»^۳ دیده می‌شود و هیچ‌یک از سایر معانی ارائه شده برای «وَصَلْنَا»: «نَظَّمْنَا، بَيَّنَّا، فَصَّلْنَا، أَثْمَنَّا، أَوْصَلْنَا، أَرْسَلْنَا، أَلْبَغْنَا، أَنْزَلْنَا، أَتَبَعْنَا، تَابَعْنَا، وَالْيَنَّا، وَاصَلْنَا» بر این معنا رجحان ندارد؛ زیرا اولاً هیچ‌یک از این معانی - به غیر از معنای نخست: نَظَّمْنَا - بر انسجام تام قرآن که دلیل بر «حق و از جانب خدا» بودن آن است دلالت نمی‌کند و به سان این معنا هماهنگ با سیاق حاکم بر آیه ۵۱ سوره قصص نیست؛ ثانیاً سه معنای «بَيَّنَّا: تبیین کردیم»، «فَصَّلْنَا: تفصیل نمودیم» و «أَثْمَنَّا: تمام نمودیم» معانی مجازی

۱. زمخشری، *أساس البلاغة*، ذیل «وصل».

۲. برای نمونه درباره عدم دلالت «تنزیل» بر «تکثیر» ر. ک: ابن عطیه، *المحرر الوجیز*، ج ۲، ص ۵۲۴؛ ابوحیان، *البحر المحیط*، ج ۱، ص ۱۶۷؛ مشهدی قمی، *کنز الدقائق*، ج ۱، ص ۲۵۷؛ آلوسی، *روح المعانی*، ج ۱، ص ۱۹۵؛ ابن عاشور،

التحریر و التنویر، ج ۳، ص ۹؛ شرف‌الدین، *الموسوعة القرآنیة*، ج ۲، ص ۸۷.

۳. زمخشری، *أساس البلاغة*، ذیل «وصل».

«وَصَلُّنَا» محسوب می‌شوند در حالی که قرینه‌ای برای صرف «وَصَلُّنَا» از معنای حقیقی خود به سوی این معنای مجازی در دست نیست؛ همچنین «وَصَلُّنَا» را تنها در صورتی می‌توان بدون در تقدیر گرفتن کلمه یا کلماتی به معنای «أَوْصَلْنَا: رساندیم؛ أَرْسَلْنَا: فرستادیم؛ أَلْبَعْنَا: رساندیم؛ أَنْزَلْنَا: فرستادیم» یا به معنای «أَتَّبَعْنَا، تَابَعْنَا، وَالْيَنَّا، وَأَصَلْنَا: پی‌درپی نمودیم، پی‌پی نمودیم» فرض نمود که لام جَر در «وَصَلُّنَا لَهُمُ الْقَوْلَ» به معنای «إِلَى» باشد که این امر نیز چنان‌که به تفصیل گذشت، با توجه به سیاق حاکم بر آیه ۵۱ سوره قصص، احتمالی مرجوح و نامقبول است.

به‌طور کلی توجه به سیاق حاکم بر آیه ۵۱ سوره قصص جایی برای تردید در اینکه «توصیل» در این آیه، بر «به‌هم‌پیوستگی درونی و انسجام قرآن کریم» دلالت دارد و یا بر «پیوستگی زمانی نزول آیات»؟ باقی نمی‌گذارد؛ زیرا چنان‌که ملاحظه شد امری که در آیات قبل و بعد از این آیه با چند تعبیر مشابه مورد تأکید قرار گرفته این است که قرآن کریم، «حَقَّ و از جانب خداوند» است و روشن است که این «به‌هم‌پیوستگی درونی و انسجام قرآن کریم» است که می‌تواند «حَقَّ و از جانب خدا» بودن قرآن را به اثبات رساند، نه صرفاً «پیوستگی زمانی نزول آیات» حتی اگر آیات، دچار تعارض درونی و محروم از هماهنگی و انسجام باشند.

در میان معانی گوناگون ارائه شده برای «وَصَلُّنَا»، معنای «نَطْمُنَا (نَطْمُنًا): به‌رشته کشیدیم، به‌هم پیوستیم، تألیف نمودیم» نیز مانند معنای حقیقی «وَصَلُّنَا» دلالت بر به‌هم‌پیوستگی و انسجام درونی قرآن کریم دارد و هماهنگ با سیاق است؛ اما نمی‌توان گفت «وَصَلُّنَا» در آیه مذکور به معنای «نَطْمُنَا» است؛ زیرا نه دلیلی بر ترادف «وَصَلُّنَا» با «نَطْمُنَا» در دست است و نه قرینه‌ای که فعل «وَصَلُّنَا» را از معنای حقیقی خود به سوی معنایی دیگر صرف کند، و تنها امکان حمل فعل «وَصَلُّنَا» بر این معنا چنین حمله را جایز نمی‌سازد؛ مگر آنکه گفته شود معنای مجازی «نَطْمُنَا: به‌رشته کشیدیم، به‌هم پیوستیم، تألیف نمودیم» با سیاق حاکم بر آیه ۵۱ سوره قصص هماهنگ‌تر است تا معنای حقیقی «به‌هم‌پیوستگی فراوان دادیم»، که آن هم محل نظر است؛ زیرا معنای حقیقی «وَصَلُّنَا» مفید کثرت است و افزون بر اینکه اصل به‌هم‌پیوستگی درونی و انسجام قرآن را روشن می‌کند، بر تنوع ابعاد پیوستگی درونی و همه‌جانبگی انسجام قرآن نیز دلالت دارد؛ اما «نَطْمُنَا» تنها بر وجود پیوستگی درونی و انسجام قرآن دلالت دارد و از تنوع ابعاد انسجام و همه‌جانبه بودن آن ساکت است؛ اگرچه ممکن است گفته شود که مدلول «نَطْمُنَا»، پیوستگی و انسجام به‌طور مطلق است و لازمه اطلاق پیوستگی و انسجام، همه‌جانبگی آن است. بر این اساس، معنای راجح برای آیه مذکور چنین است:

وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ.^۱

و هر آینه برای آنان این سخن (قرآن) را به هم پیوستگی فراوان دادیم باشد که ایشان متذکر [حقیقت خدایی آن] گردند.

همچنان که «توصیل» در آیه ۵۱ سوره قصص به معنای «به هم پیوستن» در قبال «تفصیل» یعنی «از هم گسستن» است، در حدیث صحیحی که در پی می آید نیز «توصیل» به معنای مقابل «تفصیل» به کار رفته است:

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: سُئِلَ الْعَالِمُ عليه السلام كَيْفَ عَلِمَ اللَّهُ قَالَ عَلِيمٌ وَ شَاءَ وَ أَرَادَ وَ قَدَّرَ وَ قَضَى... فَلِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الْبِدَاءُ فِيمَا عَلِمَ مَتَى شَاءَ وَ فِيمَا أَرَادَ لِتَقْدِيرِ الْأَشْيَاءِ فَإِذَا وَقَعَ الْقَضَاءُ بِالْإِمْضَاءِ فَلَا بَدَاءَ فَالْعِلْمُ بِالْمَعْلُومِ قَبْلَ كَوْنِهِ وَ الْمَشِيئَةُ فِي الْمُنْشَأِ قَبْلَ عَيْنِهِ وَ الْإِرَادَةُ فِي الْمُرَادِ قَبْلَ قِيَامِهِ وَ التَّقْدِيرُ لِهَذِهِ الْمَعْلُومَاتِ قَبْلَ تَفْصِيلِهَا وَ تَوْصِيلِهَا عِيَانًا وَ وَقْتًا...^۲

حسین بن محمد از معلی بن محمد چنین نقل نمود: از امام عليه السلام پرسیدند: علم خداوند چگونه است؟ فرمود: دانست و خواست و اراده فرمود و تقدیر کرد و حکم نمود ... پس خدای تبارک و تعالی را بداء است در آنچه دانسته و هر وقت که بخواهد و در آنچه در تقدیر اشیاء اراده کند، پس چون قضائی با امضاء واقع شود بدائی در آن نباشد، پس علم به معلوم پیش از بودنش حاصل است و مشیت نسبت به موجود قبل از وجودش و اراده درباره مراد پیش از قیام و برپاشدنش حاصل است و تقدیر نمودن این معلومات حاصل است پیش از هم گسستن آنها و به هم پیوستن آنها در وجود و زمان.

سبب سرآمدی آیه ۵۱ قصص در دلالت بر انسجام قرآن نسبت به آیات مشابه

در میان ادله قرآنی به هم پیوستگی و انسجام قرآن، دلالت آیه ۵۱ سوره قصص، قوی تر است که این مدعا در ادامه، مستدل می شود: «كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ * الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ * فَوَرَبِّكَ لَنَسَأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۳ چنان که [عذاب را] بر تقسیم کنندگان نازل کردیم؛ آنان که قرآن را پاره پاره کردند * پس به پروردگارت سوگند که از همه آنان قطعاً خواهیم پرسید؛ از آنچه می کردند» و آیه: «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي»^۴ خداوند بهترین سخن را فرو فرستاد، کتابی که [آیاتش] همانند و

۱. قصص / ۵۱.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۴۸.

۳. حجر / ۹۳ - ۹۰.

۴. زمر / ۲۳.

[اغراضش] مکرر است و نیز آیه: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَكَوْكَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوْ جَدُوا فِيهِ إِخْتِلَافًا كَثِيرًا»^۱ به دلالت اقتضاء با تکیه بر قرائن، بر بهم‌پیوستگی و انسجام قرآن کریم دلالت دارند؛ در حالی که آیه: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» و هر آینه برای آنان این سخن (قرآن) را به هم‌پیوستگی فراوان دادیم باشد که ایشان متذکر [حقیقت‌ خدایی آن] گردند» به دلالت مطابقی و بدون تکیه بر قرائن، بر بهم‌پیوستگی و انسجام قرآن کریم دلالت دارد.

دوم آنکه: آیه ۵۱ سوره قصص همراه قوی‌ترین گونه تأکید؛ یعنی «قَسَمَ»، بر بهم‌پیوستگی و انسجام قرآن کریم دلالت دارد؛ درحالی‌که آیات پیش‌گفته، فاقد چنین تأکیدی در دلالت بر بهم‌پیوستگی و انسجام آیات، هستند.

حاصل آنکه: به سبب آنکه آیه ۵۱ سوره قصص، به دلالت مطابقی و بدون تکیه و نیاز به قرائن و همراه قوی‌ترین گونه تأکید؛ یعنی «قَسَمَ»، به صراحت بر بهم‌پیوستگی و انسجام تام قرآن کریم دلالت می‌کند؛ در حالی که دلالت دیگر آیات قرآنی، بر انسجام قرآن، اولاً دلالت مطابقی و صریح نیست؛ بلکه دلالت اقتضاء و متکی و نیازمند به قرائن است و ثانیاً؛ فاقد تأکید در دلالت است؛ بر این اساس، به‌جا و منطقی است که ادعا شود این آیه، سرآمد ادله انسجام قرآن است و سزاوار آنکه به‌نام «آیه انسجام» خوانده شود.

نتیجه

سنجش دلالت هریک از ادله قرآنی به هم‌پیوستگی و انسجام قرآن کریم و دلالت آیه ۵۱ سوره قصص آشکار می‌کند که آیه مذکور با توجه به ویژگی‌های دلالتی آن، از جمله اینکه بدون واسطه و به دلالت مطابقی با تکیه بر قوی‌ترین گونه تأکید؛ یعنی «قَسَمَ»، به هم‌پیوستگی و انسجام تام قرآن کریم را تصریح می‌کند - ویژگی‌های دلالتی که سایر ادله، فاقد آن هستند - سرآمد ادله انسجام قرآن کریم است و سزاوار آنکه «آیه انسجام» خوانده شود.

منابع و مأخذ

الف) کتاب‌ها

قرآن کریم.

نهج البلاغه، گردآوری شریف رضی، تصحیح صبحی صالح، قم، هجرت، ۱۴۱۴ ق.

- ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد، *تفسیر القرآن العظیم*، ریاض، مکتبه نزار مصطفی الباز، ۱۴۱۹ ق.
- ابن درید، محمد بن الحسن، *جمهرة اللغة*، بیروت، دار العلم للملایین ۱۹۸۷ م.
- ابن عاشور، محمد طاهر، *التحریر و التنویر*، بیروت، مؤسسة التاریخ، ۱۴۲۰ ق.
- ابن عطیه، عبدالحق بن غالب، *المحرر الوجیز فی تفسیر کتاب العزیز*، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۲ ق.
- ابن فارس، احمد، *معجم مقاییس اللغة*، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قم، مکتبه الإعلام الإسلامی، ۱۴۰۴ ق.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۴ ق.
- ابن هائم، شهاب الدین احمد بن محمد، *التبیان فی تفسیر غریب القرآن*، بیروت، دار الغرب الإسلامی، ۱۴۲۳ ق.
- ابو حیان، محمد بن یوسف اندلسی، *البحر المحیط فی التفسیر*، بیروت، دار الفکر، ۱۴۲۰ ق.
- ابو عبیده، معمر بن مثنی، *مجاز القرآن*، قاهره، مکتبه الخانجی، ۱۳۸۱ ق.
- ازهری، ابومنصور محمد بن احمد، *تهذیب اللغة*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ ق.
- آلوسی، سید محمود بن عبدالله، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی*، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
- بابایی، علی اکبر؛ غلام علی عزیز کیا و مجتبی روحانی راد، *روش شناسی تفسیر قرآن*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۵ ش.
- بلخی، مقاتل بن سلیمان، *تفسیر مقاتل بن سلیمان*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۳ ق.
- ثعلبی، احمد بن محمد، *الکشف و البیان عن تفسیر القرآن*، تحقیق ابومحمد بن عاشور، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ ق.
- جوادی آملی، عبدالله، *شناخت نامه علامه طباطبایی، سیره تفسیری علامه طباطبایی*، قم، دفتر تنظیم و نشر مجموعه آثار علامه طباطبایی، بی تا.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، *الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیه*، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۴۰۷ ق.
- دروزه، محمد عزت، *التفسیر الحدیث*، قاهره، دار احیاء الکتب العربیه، ۱۳۸۳ ق.
- دهخدا، علی اکبر، *لغت نامه*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ ش.
- رازی، حسین بن علی، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ ق.

- رازی، فخرالدین محمد بن عمر، *مفاتیح الغیب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *مفردات ألفاظ القرآن*، بیروت و دمشق، دار العلم و الدار الشامیة، ۱۴۱۲ ق.
- زبیدی، محمد مرتضی، *تاج العروس من جواهر القاموس*، تحقیق علی شیری، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۴ ق.
- زمخشری، جارالله محمود بن عمر، *أساس البلاغة*، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۹ ق.
- زمخشری، جارالله محمود بن عمر، *الكشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل*، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ ق.
- زمخشری، جارالله محمود بن عمر، *مقدمة الأدب*، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران، ۱۳۸۶ ش.
- سمرقندی، نصر بن محمد، *تفسیر بحر العلوم*، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۶ ق.
- سوراآبادی، ابوبکر عتیق، *تفسیر سوراآبادی*، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵ ق.
- شرف الدین، جعفر، *الموسوعة القرآنیة، خصائص السور*، بیروت، دار التقرب بین المذاهب الاسلامیة، ۱۴۲۰ ق.
- شوکانی، محمد بن علی، *فتح القدیر*، دمشق و بیروت، دار ابن کثیر و دار الکتب الطیب، ۱۴۱۴ ق.
- صاحب بن عباد، إسماعیل بن عباد بن العباس، *المحیط فی اللغة*، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۱۴ ق.
- صلیبا، جمیل، *فرهنگ فلسفی*، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، تهران، حکمت، ۱۳۶۶ ش.
- طباطبایی، سید محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ق.
- طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان لعلوم القرآن*، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.
- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۱۲ ق.
- طوسی، محمد بن حسن، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- عاملی، علی بن حسین، *الوجیز فی تفسیر القرآن العزیز*، قم، دار القرآن الکریم، ۱۴۱۳ ق.
- عباس حسن، *النحو الوافی*، مصر، دار المعارف، بی تا.
- عسکری، أبو هلال، *الفروق اللغویة*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۲ ق.
- غرناطی، محمد بن احمد، *کتاب التسهیل لعلوم التنزیل*، بیروت، دار الارقم، ۱۴۱۶ ق.
- فراء، ابوزکریا یحیی بن زیاد، *معانی القرآن*، مصر، دار المصریة للتألیف و الترجمة، بی تا.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، *کتاب العین*، قم، هجرت، ۱۴۱۰ ق.

- فضل الله، سید محمدحسین، *من وحی القرآن*، بیروت، دار الملائک، ۱۴۱۹ ق.
- فیض کاشانی، محمدمحسن، *تفسیر الصافی*، تهران، مکتبه الصدر، ۱۴۱۵ ق.
- قرطبی، محمد بن احمد، *الجامع لأحكام القرآن*، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۶۴ ش.
- کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تهران، دار الکتب الإسلامية، ۱۳۶۵ ش.
- مشهدی قمی، محمد بن محمدرضا، *تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ ش.
- مصباح یزدی، محمدتقی، *قرآن شناسی*، تصحیح حمید آریان، ج ۱، قم، مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ۱۳۸۸ ش.
- مصطفوی، حسن، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ ش.
- مظهری، محمد ثناء الله، *التفسیر المظهری*، پاکستان، مکتبه رشديه، ۱۴۱۲ ق.
- مغنیه، محمدجواد، *تفسیر الکاشف*، تهران، دار الکتب الإسلامية، ۱۴۲۴ ق.
- میبدی، احمد بن ابی سعد، *کشف الأسرار و عمدة الأبرار*، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۱ ش.
- نیشابوری، نظام الدین حسن بن محمد، *تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان*، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۶ ق.

ب) مقاله‌ها

- اکرمی، ایوب و محمدجواد اسکندرلو، «انسجام مضمونی آیات و سوره‌های قرآن: رهیافتی برای فهم بهتر قرآن»، *مطالعات تفسیری*، ش ۵، ۱۳۹۰ ش، قم، دانشگاه معارف اسلامی.
- ذوقی، امیر، «نگره‌ای جدید درباره انسجام متنی سوره‌های قرآن کریم»، *مطالعات قرآن و حدیث*، سال ششم، ش ۲، بهار و تابستان ۱۳۹۲، تهران، دانشگاه امام صادق علیه السلام.
- صالحی، سید عباس، «مفسران معاصر و پیوند معنایی سوره‌های قرآن»، *پژوهش‌های قرآنی*، ش ۵۷، بهار ۱۳۸۸، مشهد، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه شعبه مشهد.
- مستنصر، میر و محمدی محمدحسن مظفر، «پیوستگی سوره: تحولی در تفسیر قرآن در قرن بیستم»، *آینه پژوهش*، ش ۱۰۷، اسفند ۱۳۸۶، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- مؤدب، سید رضا و سید محمد موسوی مقدم، «اهم مبانی تفسیر قرآن از منظر مفسران شیعه»، *شیعه‌شناسی*، ش ۲۸، ۱۳۸۸ ش، قم، مؤسسه شیعه‌شناسی.